

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باجارنگ



# نظم‌آهنگ در «قرآن»

آیه‌الله محمدهادی معرفت

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

«عُنة» در کلمات آن به شکلی حساب شده نشسته‌اند، به طوری که می‌توانند به پژواک صدا آهنگی ببخشند و به نقش کشیدن قاری کمک کنند تا به سر حد فاصله و آنجایی که استادان ترتیل به طور قراردادی وضع کرده‌اند برسد و نفسی تازه کند.

وقتی کسی برای چند بار به يك شعر گوش می‌سپارد، لحن و آهنگ آن برای او تکراری و ملال‌آور می‌شود؛ اما به هنگام نیشیدن آوای گونه‌گون و هر دم تجدید شونده قرآن که اسباب و اوتاد و فواصل<sup>(۱)</sup> آن پی‌درپی جای خود را عوض می‌کنند و هر کدام گوشه‌ای از قلب را به نوازش وامی‌دارند، نه تنها خسته و آزرده نمی‌شود، بلکه عطش او برای شنیدن، همواره فزونی می‌گیرد.

اعراب، پیش از نزول قرآن، گاهی در شعر خود از این تنوع صوت بهره می‌بردند؛ اما اغلب به دلیل اسراف و تکرار، تنوع آنان به ملال می‌انجامید. در نثر-چه مرسل و چه مسجع- نیز، چنین سلامت و روانی و حلاوتی که در قرآن می‌بینیم، سابقه نداشت و

یکی از مهمترین جنبه‌های اعجاز بیانی قرآن، نظم‌آهنگ و آژگانی آن است. این جنبه، چنان زیبا و شکوهمند است که اعراب را ناچار ساخت، از همان روز نخست اقرار کنند که کلام قرآن از توانایی بشر خارج است و تنها می‌تواند سخن خداوند باشد.

نظم‌آهنگ و آژگان قرآن، نغمه‌ای دلکش و نوایی دلپذیر پدید می‌آورد؛ نوایی که احساسات آدمی را برمی‌انگیزد و دلها را شیفته خود می‌کند. نوای زیبای قرآن برای هر شنونده‌ای؛ هرچند غیر عرب محسوس است. چه رسد به اینکه شنونده عرب باشد. هنگام گوش جان سپردن به آوای قرآن، نخستین حالتی که اذهان را جلب می‌کند، نظام بدیع و شکوهمند صوتی آن است. در این نظام، حرکات و سکانات و آژگان به شکلی آرایش شده است که به هنگام شنیدن، آوایی دلنشین به گوش می‌رسد؛ آوایی که شوری در دلها می‌اندازد و نشاطی در جانها می‌دمد. از جهتی، حروف «مد» و

۱- اصطلاحاتی در موسیقی عروض است: «يك حرف متحرك و بعد از آن يك حرف ساکن اگر بیاید سبب خفیف نامیده می‌شود. دو حرف متحرك اگر بعد از آن ساکنی نیاید سبب ثقیل نامیده می‌شود. دو متحرك که بعد از آن يك ساکن بیاید، و تسد مجموع نامیده می‌شود. اگر حرف ساکن در میان دو متحرك باشد و تسد مفروق نامیده می‌شود. اگر سه حرف متحرك پی‌درپی باشد، فاصله کوچک نامیده می‌شود و اگر چهار حرف متحرك بیاید و بعد يك ساکن را، فاصله بزرگ می‌خوانند.

● يك نوع موسیقی درونی در کلام قرآن وجود دارد که احساس شدنی است، اما تن به تشریح نمی‌دهد، این موسیقی در تاروپود الفاظ و در ترکیب درون جمله‌ها نهفته است و فقط با احساس ناپیدا و ذوق متعالی ادراک می‌شود.

● این فاصله‌ها که آیات قرآن بدان ختم می‌شوند تصویرهایی کامل از ابعادی است که جمله‌های موسیقایی بدان ختم می‌یابند. این فاصله‌ها در درون خود با اصوات تناسب بسیار دارد و با نوع صوت و شیوه‌ای که صوت ادا می‌شود یگانگی بی‌مانندی دارد.

اللَّتُّ وَالْعُزَّىٰ. وَمِنَوهُ الثَّالِثَةُ الْآخِرَى، الْكَمُّ الذِّكْرُ وَهَلِ الْإِنشَى؟ تَلْكَ اذِن قَسْمَةً ضَبِيزَى،

این فاصله‌ها تقریباً وزنی مساوی دارند. اما نه براساس نظام عروض عربی و قافیه نیز در آن رعایت شده است و این هر دو بعلاوه ویژگی دیگری است که مانند وزن و قافیه ظاهر نیست و از همسازی حروف واژگان و هماهنگی کلمات در درون جمله‌ها يك ریتم موسیقایی پدید آورده است. ویژگی اخیر به دلیل حس داخلی و ادراک موسیقایی باعث می‌شود که میان يك ریتم و ریتم دیگری - هر چند که فاصله‌ها و وزن یکی باشد - تفاوت باشد.

نظماً آهنگ در اینجا به پیروی از نظام موسیقایی جمله نه کوتاه است و نه بلند و طولی میانه دارد و با تکیه بر حرف «سوی» فضایی سلسله‌وار و داستانگونه یافته است. تمام این ویژگیها لمس شدنی است و در برخی فاصله‌ها بسیار نمایانتر، مانند: «افرایتم اللت و العزى و منوة الثالثة الاخرى؟» پس اگر بگوییم: «افرایتم اللت و العزى و منوة الثالثة» قافیه از دست می‌رود و به آهنگ لطمه می‌خورد و اگر بگوییم «افرایتم اللت و العزى و منوة الاخرى» وزن مختل می‌شود. همچنین در فرموده خداوند: «الکم الذکر وله الانشى؟ تَلْكَ - اذِن - قَسْمَةً ضَبِيزَى، اگر گفته شود «الکم الذکر وله الانشى، تَلْكَ قَسْمَةً ضَبِيزَى» آهنگ کلام که با کلمه «اذن» قوام یافته مختل می‌شود. البته، این سخن بدان معنا نیست که کلمه «الاخرى» یا «الثالثه»، یا «اذن» حتو و زائد است و فقط برای پر کردن وزن و قافیه آمده؛ نه وظیفه مهمتر این کلمات، مساعدت برای رساندن معانی است و این یکی دیگر از ویژگیهای فنی قرآن است که کلمه هم برای رساندن معنا ضروری است و هم آهنگ را قوام می‌بخشد و هر دوی این وظایف در يك سطح انجام می‌گیرند و هیچ کدام بر دیگری برتری نمی‌یابند.

همان گونه که گفتیم نظماً آهنگ در آیه‌ها و فاصله‌ها، (یا چیزی شبیه به آن) در جای جای کلام قرآن آشکار است. دلیل سخن ما هم این است که اگر کلمه‌ای را که به شکلی خاص نوشته شده به صورت قیاسی کلمه برگردانیم یا واژه‌ای را حذف یا پس و پیش

در بهترین نثرهای عرب عیبهایی یافت می‌شد که از سلاست و روانی ترکیب آن می‌کاست و امکان نداشت مثل قرآن قابل ترتیل باشد. اگر هم برای ترتیل آن پافشاری می‌شد، بوی تکلف از آن به مشام می‌رسید و از شان کلام نیز می‌کاست.

بر این اساس، هیچ جای شگفتی نیست که اعراب، در خیال خود کمترین لقیی که به قرآن داده بودند این بود که این سخن شعر است و اگر شعر نباشد سحر است و افسون! و این گفتار خود حیرت‌زدگی اعراب در قبال سخن شکوهمند و بدیع قرآن را نشان می‌دهد؛ سخنی که از جلال و شکوه نثر چیزی فراتر دارد و از جمال و حلاوت شعر مایه‌ای افزونتر.

استاد «دراز» گفته است: وقتی آدمی می‌بیند که از این مخرجهای کم، چنین گوهرهای الفاظی با این ترتیب حروف و چنان آذین‌بندی بیرون آمده، التذاتی بی حساب می‌برد و وجدی بی انتها. در این حروف گویی یکی نفازه می‌نوازد، دیگری طنین می‌اندازد، سومین نجواگرست و چهارمین بانگ برآورنده، پنجمین نفس را می‌لغزاند و ششمین راه نفس را می‌بندد و شما زیبایی آهنگ را در دسترس خود می‌یابید؛ مجموعه‌ای گوناگون و همساز، نه قهقه‌وار و نه یاهو درآ، نه سستی و نه غلظت، نه تنافری در حروف و آواها. بدین سان کلام قرآن نه به دشخواری سخن بدویان و نه به ثرمی کلام شهریان است؛ بلکه آمیزه‌ای است از هر دو، صلابت اولی را دارد و لطافت دومی را؛ گویی شیرۀ جان دو زبان است و نتیجه آمیختگی دوگوش.

آری، قرآن چنین جامه تازه و زیبایی به تن دارد و این پوسته نیز در حکم صدفی است که در جان خود گوهرهای گرانبها نهفته است و مروریدهای ارزشمند را در آغوش می‌گیرد. پس اگر زیبایی پوسته تو را از گنجینه پنهان درونش باز ندارد و تازگی و شادایی، پرده راز نهفته در ماورای خود را بر تو حایل نشود و تو پوسته را از مغز کنار بزنی و صدف را از مرورید جدا بنهی و از نظم و آرایش الفاظ به شکوه معانی برسی، مایه‌ای شگفت‌تر و شکوهمندتر بر تو متجلی می‌شود و معنایی بدیعتر می‌یابی. آنجا، روح و کنه قرآن است؛ شمله‌ای است که موسی را به درخت آتش در بقعه مبارکه در کرانه وادی ایمن کشانید و آنجاست که نسیم روح قدسی می‌فرماید: «انی انا الله رب العالمین»<sup>(۱)</sup>

سید قطب درباره نظماً آهنگ قرآن می‌گوید، چنین نوایی در نتیجه نظام مندی ویژه و هماهنگی حروف در يك کلمه و نیز همسازی الفاظ در يك فاصله پدید آمده و از این جهت، قرآن، هم ویژگی نثر و هم خصوصیات شعر را توأمان دارد؛ با این برتری که معانی و بیان در قرآن، آن را از قید و بندهای قافیه و افعیل بی‌نیاز ساخته و آزادی کامل بیان را میسر ساخته است. در همین حین، از خصوصیات شعر، موسیقی درونی آن را گرفته و فاصله‌هایی که نوعی وزن را پدید می‌آورند. این خصوصیات، قرآن را از افعیل و قوافی، بی‌نیاز ساخته و در عین حال شوون نظم و نثر، هر دو را داراست.

به هنگام تلاوت قرآن، آهنگ درونی آن کاملاً حس می‌شود. این آهنگ در سوره‌های کوتاه، با فاصله‌های نزدیکش و به طور کلی در تصویرها و تشخیص‌ها بیشتر نمایان است و در سوره‌های بلند کمتر؛ اما همواره نظام آهنگ آن ملحوظ است.

برای مثال در سوره نجم می‌خوانیم:

«والنجم اذا هوى. ما ضل صاحبکم وما غوى. وما ينطق عن الهوى. ان هو الا وحى یوحى. علمه شدید القوى. ذومرة فاستوى. وهو بالافق الاعلی. ثم دنا فتدلى. فكان قاب قوسین او أدنی. فأنوحى الی عبده ما أوحى. ما کذب الفؤاد ما رای. افتخرونه علی ما یرى و لقد رای نزلة اخرى. عند سدرة المنتهى. عندها جنة العاوی. اذ یغشی السدرة ما یغشى. ما زاغ البصر و ما طغى. لقد رای من آیات ربه الکبری. افریمت

● **هنگامی که قرآن به سخن از جانیان و عذابی که برای آنان در نظر گرفته شده می‌پردازد، لحن آن به آهنگی مسین می‌گردد و در گوشها طنین می‌اندازد ولی زمانی که ملانکه تسبیح گویان از خداوند برای مؤمنین طلب مغفرت می‌کنند، واژگان مانند شمشهای طلا روان می‌شوند**

● **در قرآن کریم نظام‌هنگ اعجازگون صوتها به گونه‌ای است که همگان را مخاطب قرار می‌دهد، چه آنان که زبان را می‌فهمند و چه آنان که نمی‌فهمند.**

شقیاً». که اگر- مثلاً- کلمه «منی» پیش از «العظم» آورده شود و عبارت به این شکل در بیاید: «قال ربی انی وهن منی العظم» آدم احساس می‌کند وزن شکسته است و «انی» فقط باید پیش از العظم بیاید تا آهنگ حفظ شود: «قال رب انی»، «وهن العظم منی».

پس همان گونه که گفته شد، یک نوع موسیقی درونی در کلام قرآن وجود دارد که احساس شدنی است، اما تن به تشریح نمی‌دهد. این موسیقی در تار و پود الفاظ و در ترکیب درون جمله‌ها نهفته است و فقط با احساس ناپیدا و با قدرت متعال ادراک می‌شود.

بدین ترتیب، موسیقی درونی، بیان قرآن را همراهی می‌کند و از آن کلماتی موزون و با حساسیتی بالا می‌سازد که با کوچکترین حرکات دچار اختلال می‌شود- هرچند که این کلمات شعر نیستند و قید و بندهای بسیار شعر را هم ندارند؛ قید و بندهایی که هم آزادی بیان را محدود می‌کنند و هم از مقصود دور می‌سازند. (۴)

رافعی نیز گفته است: اعراب در نوشتن نثر و سرودن شعر، با هم رقابت می‌کردند و بر یکدیگر فخر می‌فروختند، اما سبک کلام آنان همیشه بر یک منوال بود. آنان در منطوق و بیان آزاد بودند و فن سخنوری می‌دانستند. البته فصاحت اعراب از یک طرف فطری و از طرفی الهام گرفته از طبیعت بود. اما وقتی قرآن نازل شد، آنان دیدند که طرح دیگری در انداخته است. الفاظ همان بود که می‌شناختند؛ پی در پی، بدون تکلف و روان آمده و ترکیب و هماهنگی و همسازی در اوج است، از شکوه و فخامت آن در شگفت شدند و ضعف فطرت و ناچیزی ملکه ذهن خود را دریافتند. بلیغان عرب نیز جنسی از سخن دیدند که تا آن زمان نمی‌شناختند. آنان، در حروف و کلمات و جمله‌های این سخن تازه، آهنگی با شکوه می‌دیدند. تمام این سخنان چنان متناسب در کنار هم نشسته بود که به نظر می‌رسید قطعه‌ای واحد است.

اعراب به خوبی می‌دیدند که نظام‌هنگی در جان این سخنان جریان دارد و این خود ضعف و ناتوانی آنان را به اثبات می‌رساند. تمام کسانی که راز موسیقی و فلسفه روانی قرآن را درک می‌کنند، معتقدند که در نزد اعراب هیچ هنری نمی‌تواند با تناسب طبیعی الفاظ قرآن و صوتهای حروف آن برابری یا رقابت کند و هیچ کس نمی‌تواند حتی بر یک حرف آن ایراد بگیرد. دیگر اینکه قرآن از موسیقی بسیار برتر است و این خصوصیت را داراست که اصولاً موسیقی نیست.

در نغمه‌های موسیقی، گوناگونی صدا- مد و ظنین و نرمی و شدت و حرکت‌های مختلفی که همراهش می‌شود، به اضافه زیر و بم و لرزش- که در زبان موسیقی بلاغت صدا می‌نامند، باعث خلجانان روحی می‌شود. چنانچه این جنبه از قرآن را در تلاوت مدنظر بگیریم، درمی‌یابیم که هیچ زبانی از زبان قرآن بلیغتر نیست و همین جنبه برانگیزاننده احساسات آدمی- چه عرب و یا غیرعرب- است. با توجه به این دستاورد، تشویق به تلاوت قرآن با صدای بلند نیز تفسیر می‌شود.

این فاصله‌ها که آیات قرآن بدان ختم می‌شوند، تصویرهایی کامل از ابعادی است که جمله‌های موسیقایی بدان ختم می‌یابند. این فاصله‌ها در درون خود با اصوات تناسب بسیار دارد و با نوع صوت و شیوه‌ای که صوت ادا می‌شود یگانگی بی‌مانندی دارد از جهتی، اغلب این فاصله‌ها با دو حرف نون و میم که هر دو در موسیقی معمول هستند یا حرف مد پایان می‌گیرند که آن هم در قرآن طبیعی است. (۵)

برخی از اهل فن گفته‌اند: در قرآن کریم بسیری از فاصله‌ها با حروف «مد» و «لین» و افزودن حروف نون ختم می‌شوند و حکمت آوردن چنین حروفی، ایجاد نوعی آهنگ است. سببیه نیز گفته

کنیم، در این نظام‌هنگ اختلال به وجود می‌آید.

نمونه نوع اول، ماجرای حضرت ابراهیم (ع) است:

«قال: افرايتم ماتعبدون، انتم و ابائکم الاقدمون، فانهم عدولتي الا رب العالمين، الذي خلقني فهو يهدين، والذي هو يطعمني ويسقين، و اذا مرضت فهو يشفين، والذي يميتني ثم يحيين والذي اطعم ان يغفرلي خطيئتي يوم الدين...» (شعراء/ ۷۹)

«یاء متکلم» در کلمات یهدين، يسقين، يشفين و يحيين، به خاطر حفظ قافیه با کلمات مانند «تعبدون، الاقدمون، والدين...» ناپدید شده است.

مثال دیگر در این آیه‌هاست: «والفجر و لیل و عشر، والشفق و الوتر، و اللیل اذا یسر، هل فی ذلك قسم لذی حجر؟» در اینجا یاء اصلی کلمه یسر به خاطر هماهنگی با فجر و عشر و الوتر و حجر... حذف شده است.

مثال دیگر «یوم يدعو الداع الی شیء نکر، خشعاً ابصارهم یخرجون من الاجداث كأنهم جراد منتشر، مهطعین الی الداع یقول الکافرون هذا ایوم عیر» (قمر/ ۸) که اگر یاء الداع حذف نشده بود به نظر می‌رسید وزن شکسته است.

مثال دیگر «ذلك ما کنا نبعث فارتدا علی آثارهما قصصاً» که اگر یاء نبعی را طبق قیاس امتداد دهیم، وزن به نوعی مختل می‌شود. همین اتفاق، به هنگام افزودن هاء ساکن بر یاء کلمه یا یاء متکلم در این مثالها خواهد افتاد: «واما من خفت موازینه فآته هاویه، و ما ادراک ماهیه، نار حامیه» یا «فأما من اوتی کتابه بیمینه، فیقول هاؤم اقرأوا کتابیه، انی ظننت انی ملاق حسابه، فهو فی عیشه راضیه...»

نمونه برای حالت دوم: در این نوع هیچ گونه تغییری در صورت قیاسی کلمه به وجود نمی‌آید، اما اگر نظام ترکیب کلمات تغییر کند، اختلالی در موسیقی نهفته در این ترکیب بوجود می‌آید. مثلاً:

«ذکر رحمة ربک عبده زکریا، اذ نادى ربه نداء خفياً، قال: رب انی وهن العظم منی و اشتعل الرأس شیباً، ولم اکن بدعائک رب

۳- التصوير الغنی فی القرآن صص ۸۰، ۸۳.  
۴- اعجاز قرآن صص ۱۸۸ و ۲۱۶

ولی زمانی که ملائکه تسبیح گویان از خداوند برای مؤمنین طلب مغفرت می کنند، واژگان، مانند شمشهای طلا روان می شوند: «رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلِّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ» (غافر ۷)

اما هنگامی که از روز قیامت سخن به میان می آید، از کلمات ناآرام و عصبی و عبارات مقطع، هول و هشدار می بارد: «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأُزْفَةِ إِذْ أُلْقِيَ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كُظْمِينَ مَالٍ لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعَ يُطَاعُ» (غافر ۱۸)

سپس نوبت به گلایه می رسد و چه گلایه ای که سودی ندارد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ مَا عَزَاكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ . الَّذِي خَلَقَكَ فَسُوِّكَ ؟ فَعَدَّلَكَ . فِي آتِي صُورَةَ مَا شَاءَ رُبِّكَ» (انفطار ۸)

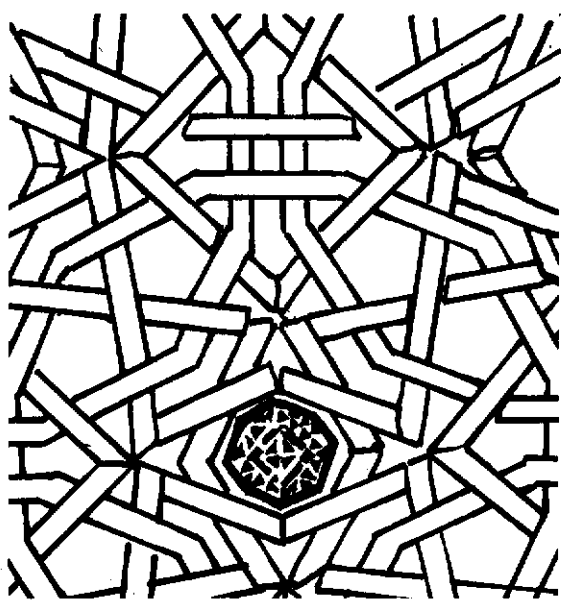
وزمانی هم مزدگانی داده می شود... ملائکه به مریم مژده می دهند که حضرت مسیح متولد خواهد شد: «يُؤْتِيهِمُ اللَّهُ بِشَرْكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» (آل عمران ۴۵)

و یا فریادی با کلمه ای عجیب مانند دشته: «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَةُ . يَوْمَ يَقْرَأُ الْمُرءُ مِنْ آخِيهِ . وَأَمَّهُ وَأَبِيهِ . وَصَاحْتَهُ وَبَنِيهِ . لِكُلِّ أُمَّرءٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ .» (عیس ۳۷)

دیگر اینکه این تنوع در سبک و لحن حروف و عبارات در معماری قرآن، یافت بی نظیری است که نه پیش و نه پس از آن بوده و یا خواهد بود. تمام این امور در کمال سادگی به وقوع پیوسته اند و اثری از ساختگی و یا تکلف در آن مشهود نیست. واژه ها، بسیار روان جریان می یابند، وارد قلب می شوند و پیش از دست به کار شدن عقل و تحلیل و تفکر و تأمل آن احساس مبهمی را که آدمی را به خشوع وامی دارد، برمی انگیزد. به عبارتی، با رسیدن سخن قرآن به گوش و تماس با قلب، احساساتی را برمی انگیزد که ما تفسیری برای آن نداریم.

این صفت، بعلاوه تمام صفات دیگر، روی هم رفته از قرآن پدیدهای می سازد که تفسیرپذیر نیست و مانند می ندارد. (۵)

(ادامه دارد)



است: آنان- منظور اعراب است- چنانچه می خواستند به سخن خود آهنگ بدهند، حروف الف و یاء و نون را اضافه می کردند و با این کار صوت را کشیده می خواندند، اما اگر مقصودشان ایجاد آهنگ نبود، از آوردن این حروف خودداری می کردند. در قرآن نیز این شیوه بسیار غنی تر و شایسته تر به کار گرفته شده است.

اما چنانچه بایکی از این حروف خاتمه نیابد و مثلاً با یک حرف ساکن پایان پذیرد، یقیناً این حرف به تبعیت از صوت جمله و تقطیع واژگانی آن آمده و متناسب با لحن گفتار، به شایسته ترین نحو در موضع خود نشسته است. و البته، چنین حروفی اغلب در جملات کوتاه آمده و از «حروف قفله» یا بانگ دار و یا طنین انداز و یا حروف دیگری است که در نظام موسیقی، لحنی برای آن قائل شده اند.

تأثیر شیوه برانگیختن با صدا در زبان بر همه آدمها طبیعی است. در قرآن کریم نظماً آهنگ اعجازگون صوتها همگان را مخاطب قرار می دهد؛ چه آنان که زبان را می فهمند و چه آنان که نمی فهمند.

بنابراین، کلمات قرآن کریم از حروفی تشکیل شده که اگر یکی از آن بیفتد یا عوض شود یا حرف دیگری به آن افزوده شود، اختلالی پدید می آید و در روند وزن و طنین و آهنگ ضعفی آشکار می شود و حس گوش و زبان را با اشکال روبه رو خواهد کرد و سرانجام انسجام عبارتها و زبیدی مخرجه و مسندهای حروف و پیوستگی آن را به یکدیگر با اشکال روبه رو خواهد کرد و به هنگام شنیدن، ناهنجاری به همراه خواهد داشت.

گفته اند: این جنبه از اعجاز قرآن در درجه نخست به احساسات مبهمی برمی گردد که در قلب خواننده یا شنونده برمی انگیزد. به عبارتی دیگر، حروف به شکل بی نظیری در کنار هم قرار می گیرند که به هنگام شنیدن، بدون وجود دستگاههای موسیقی و بدون وجود قافیه یا وزن و بحر، چنین آهنگ باشکوهی از آن به سمع می رسد. در جایی از قرآن زکریا خطاب به خداوند می گوید: «رَبِّ انِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا، وَلَمْ أَكُنْ بِدَعَائِكَ رَبِّ شَقِيحًا» (مریم ۴)

یا هنگامی که به کلام حضرت مسیح در گهواره گوش می دهیم:

«انِّي عَبْدُ اللَّهِ أَنَانِي الْكِتَابِ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا، وَجَعَلَنِي مَبْرُكًا إِنَّمَا كُنْتُ، وَ أَوْصِنِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (مریم ۳۱)

یا آن جمله آنگین که درباره فرمانبرداری پیامبران سخن می گوید: «وَإِذَا تَلَى عَلَيْهِمْ آيَاتِ الرَّحْمَنِ خَرَوْا سُجَّدًا وَ بَكِيًّا» (مریم ۵۸)

یا آن لحن و آهنگ وحشتناک که دیدار با خداوند را در روز قیامت توصیف می کند:

«وَعَسَتْ الْوُجُوهُ لِلْحَى الْقِيَوْمِ، وَ قَدْ خَابَ مِنْ حَمَلِ ظُلْمًا» (طه، ۱۱۱) یا آهنگ دلنشین و شیرینی که خداوند رحمان با آن پیامبر گرامی- صلی الله علیه و آله- را مورد خطاب قرار می دهد. آهنگی که دلها را مستخر می کند:

«طه . مَا نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى . إِلَّا تَذَكْرًا لِمَنْ يَخْشَى . تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى، الرَّحْمَنِ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى . لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَ تَحْتَ الثَّرَى . وَإِنْ تَجهر بِالْقَوْلِ فَآنَهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (طه، ۸)

اما هنگامی که قرآن به سخن از جانباں و عذابی که برای آنان در نظر گرفته شده می پردازد، لحن آن به آهنگی مسین مبدل می شود و در گوشها طنین می اندازد. واژگان گویی سنگهای سختی اند که پرتاب می شوند:

«أَنَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ، تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَرَةٍ» (القمر ۲۰)